سوسیالیسم

به زبان ساده

نویسنده: کترین بروس گلاسیه

ترجمه و تلخیص:سیاوش ایمانی پیرسرایی

ویرایش: فرزانه مهران

"من هم آن را می‌خواهم" ...

گوش کنید! ما سوسیالیست‌ها می‌خواهیم که برای همه افراد جامعه غذای خوب و لباس کافی فراهم باشد، نه فقط در روز عید یا جمعه ها، بلکه در تمام روزهای هفته.

ما می‌خواهیم که هر پدر و مادری همراه با فرزندانشان، در خانه‌ای راحت زندگی کنند که یک باغ بازی دلپذیر در نزدیکی آن باشد تا هوای تازه و نور خورشید از پنجره‌ها به داخل بیاید.

اما این فقط یک شروع است! ما سوسیالیست‌ها می‌خواهیم که مدارس عالی (و در واقع، بهترین مدارسی که می‌توان ساخت) برای همه کودکان کشور فراهم باشد، تا هر یک از آن‌ها برای کار شایسته و بازی ارزشمند آماده شوند و در آینده، مردان و زنانی نجیب و شریف در معنای واقعی کلمه شوند.

همه این‌ها نیازمند کار و شرایط خوب است. کار باید توسط کسی انجام شود.

ما سوسیالیست‌ها می‌خواهیم که کار به‌طور عادلانه بین همه افراد بالغ و توانمند تقسیم شود، در حالی که افراد ناتوان و سالمندانی که دوران کاری خود را پشت سر گذاشته‌اند، با عشق و احترام مورد حمایت و مراقبت قرار گیرند.

بله!" مطمئنم که می‌توانم صدای فریاد شادمانه کودکان را بشنوم"

"بله! ما هم دقیقاً همین را می‌خواهیم"

چقدر وحشتناک است که خودمان در اتاقی گرم و راحت پشت میز شام بنشینیم، در حالی که در خیابان‌ها افراد زیادی گرسنه و در سرما باشند.

می‌دانید، من یک دختر کوچک را می‌شناختم که حتی نتوانست ماهی پلوی عید را بخورد، فقط به این دلیل که پول ندلشتند!

و فقط همین زمستان گذشته بود که گروهی از پسران و دختران قوی و سالم را دیدم که با لباس‌های گرم، شاد و خندان به برف‌بازی رفتند. اما قبل از اینکه بازی‌شان شروع شود، تمام خوشحالی‌شان با دیدن زنی فقیر که با زحمت در زمین خیس راه می‌رفت، در حالی که فقط یک لباس نازک به تن داشت و چکمه‌هایش از سرما و آب پر شده بود، از بین رفت.

کدام کودک خوشحالی تا به حال احساس شرم نکرده است وقتی یک فرد نابینا، یک فرد لنگ، یا کسی که به شکلی آسیب‌دیده است، را دیده که با بدبختی در خیابان‌ها سرگردان است و از رهگذران گدایی می‌کند؟ یا یک پیرمرد خمیده را که در حال پاک کردن جاده‌هاست؟

افراد ضعیف و سالمند به راحتی و آسایش بیشتری نسبت به دیگران نیاز دارند، نه کمتر.

و در هر شهری، خیابان‌هایی پر از خانه‌های تاریک و محقر وجود دارد که زندگی در آن‌ها چنان فلاکت‌بار است که افراد مرفه حتی از نگاه کردن به آن نیز هراس دارند.

و در مورد دبیرستان—خب، برای هر صد کودک، حتی یک مدرسه هم در مناطق محروم هم وجود ندارد!

"خواستن چیزهای خوب، بسیار عالی است"— می‌توانم صدای شما را بشنوم که این را می‌گویید—"اما آیا به‌دست آوردن آن‌ها ممکن است؟"

اگر تمام پولی را که داریم ببخشیم، حتی نیمی از افراد گرسنه را هم سیر نخواهد کرد—چه برسد به این‌که آن‌ها را لباس بپوشانیم یا از خانه‌های تاریک و غم‌انگیزشان بیرون بیاوریم و در خانه‌های خوب اسکان دهیم.

همه از این‌که در دنیا این‌قدر بدبختی و رنج وجود دارد، ناراحت هستند—

اما آیا می‌توان کاری برای آن انجام داد؟

سوسیالیست‌ها می‌گویند: **قطعاً می‌توان—حداقل بخش بزرگی از آن را می توان حل کرد.**

و این مرا به بخش دوم موضوع می‌رساند.

برای به دست آوردن چیزهایی که سوسیالیست‌ها می‌خواهند، چه چیزهایی لازم است؟

و این سؤال آن‌قدر که به نظر می‌رسد، دشوار نیست. بیایید ابتدا به موضوع غذا بپردازیم. برای اینکه غذای کافی داشته باشیم، چه چیزی لازم است؟

مدتی پیش، در فصل تابستان، مهمان چند معدنچی بودم و برای شام نخودفرنگی تازه، مرغ بریان و دسر خوشمزه داشتیم.

روی میز، دسته‌ای بزرگ از گل‌های رز هم قرار داشت...

گفتم: چه خبر است!

گنج پیدا کردید؟

"نه!" آن‌ها خندیدند. **" دلیلش این است که ما اکنون اجازه داریم از بخشی از زمین خوب** ارباب استفاده کنیم. قبلاً همه آن را پشت دروازه‌های پارکش قفل می‌کرد یا سال‌ها رهایش می‌کرد تا فقط چمنزار باقی بماند. اما این بار، پارلمان عاقلانه عمل کرد و قانونی جدید تصویب کرد که به ما اجازه داد از بخشی از آن زمین استفاده کنیم.

-بعد از شام باید بیایید و ببینید که با آن چه کرده‌ایم.

و من هم رفتم—و چقدر برای دوستانم خوشحال شدم! درست در لبه پارک بزرگ، در جایی که قبلاً فقط یک زمین چمن فقیرانه بود، دو یا سه دوجین باغ کوچک کنار هم ساخته شده بود.

معدنچیان در اوقات فراغت خود زمین را عمیقاً شخم زده بودند، با کود تقویت کرده بودند و در آن سیب‌زمینی، لوبیا، نخودفرنگی، درختچه‌های انگورفرنگی و تمشک، و نهال‌های سیب کاشته بودند. حتی جایی هم برای درختان رز و انواع گل‌های دیگر پیدا کرده بودند.

برخی از آن‌ها نیمی از زمین‌شان را برای نگهداری مرغ اختصاص داده بودند (و آنجا بود که تخم‌مرغ‌های شام من از آنجا آمده بود!)، و برخی دیگر...

من نیازی به صحبت درباره‌ی غذاهایی که در کشور خود ما رشد نمی‌کنند ندارم. اگر به آنها نیاز داشته باشیم، باید در مقابل چیزی بدهیم که بیش از حد در اختیار داریم.

اما برخی از مواد غذایی مانند گندم، جو، جو دوسر و غیره هستند که بهتر است در زمین‌های وسیع کشت شوند؛ و در آنجا مردم یاد گرفته‌اند که چگونه به جای کندن با بیل، شخم بزنند و با ماشین‌های شگفت‌انگیزی که اغلب با نیروی برق به حرکت درمی‌آیند، برداشت و بسته‌بندی و خرمن‌کوبی کنند. و ماشین‌آلات، اگر به آن فکر کنید، تنها هدیه‌ای دیگر از زمین هستند که ذغال‌سنگ و سنگ‌آهن را در زیر سطح خود مخفی کرده است، و توسط کارگران ماهر به کار گرفته می‌شود. اما همان‌طور که آن کارگرانی که از ماشین‌آلات استفاده می‌کنند معمولاً

نمی‌توانند آنها را خودشان بسازند و چون معمولاً ساخت آنها زمان زیادی می‌برد، ما در مورد آنها به طور جداگانه صحبت خواهیم کرد و به طور خلاصه جمع‌بندی می‌کنیم.

برای غذا نیاز داریم به:

زمین، ماشین‌آلات و کارگران.

و اخیراً یکی از بزرگترین دانشمندان زمان نشان داده است که در ایران به‌تنهایی، اگر کارگران فقط بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند، زمین کافی داریم تا بیشتر از دو برابر تعداد افرادی که اکنون در ایران زندگی می‌کنند را تغذیه کنیم.

حالا برویم سراغ لباس‌ها.

من یک خانم مسن می‌شناسم که در روستایی در آذربایجان غربی زندگی می‌کرد. او به من می‌گوید که هیچ‌کس بیشتر از او گرم لباس نمی‌پوشید و هیچ‌کس چکمه‌های محکم‌تر یا ملافه‌های کتانی قوی‌تر یا پتوهای ضخیم‌تر از او نداشت. با این حال، او و پدر و مادرش، همراه با خواهران و برادران و دوستانشان، باید تمام لباس‌هایشان را خودشان از آنچه که در روستای کوچکشان پیدا می‌کردند، درست می‌کردند.

آنها برای خرید لباس به فروشگاه‌ها نمی‌رفتند. پس از کجا لباس می‌آوردند؟

خب، پشم‌های روی بدن گوسفندانی که چوپان‌ها از آنها مراقبت می‌کردند و علف برای خوردن آنها در سراسر دامنه‌های شیب‌دار کوه‌ها ، در دسترس بود. مردم روستا باید پشم‌ها را شانه می‌کردند، کارت می‌زدند، ریسندگی می‌کردند، می‌بافتند و رنگ می‌کردند، همه با نیروی دست. آنها هیچ‌گونه کارخانه‌ای با ماشین‌آلات شگفت‌انگیز که با برق کار می‌کنند، نداشتند. با این حال، توانستند لباس‌های کافی برای تمام مردم روستا بسازند و این لباس‌ها گرم و محکم بود. سپس از پوست حیوانات چرم می‌ساختند و آن را به خوبی دباغی می‌کردند و به چکمه‌های محکمی تبدیل می‌کردند. همین‌طور با کتان. آنها باغات بزرگی از گیاه کتان با گل‌های آبی می‌کاشتند و کتان را در زمان مناسب سال جمع‌آوری می‌کردند و آن را خیس کرده و می‌زدند تا آماده کار شود، همانطور که با پشم می‌کردند. اگر آنها می‌خواستند ابریشم داشته باشند، باید قسمتی از پشم یا کتان یا غذاهایشان را برای مبادله به جاهایی می‌فرستادند که درختان توت می‌روییدند و کرم ابریشم را تغذیه می‌کردند. ما در ایران درختان توت زیبایی داشتیم، اما بیشتر آنها را یا از بین برده‌ایم یا قطع کرده‌ایم بدون اینکه درختان جدید بکاریم. و برای پنبه،

اگر مردم آن روستا به آن نیاز داشتند، باید چیزی دیگر که زیاد داشتند را در ازای آن مبادله می‌کردند یا...

اما امروز، همانطور که می‌دانید، مردان ماشین‌آلاتی دارند که با نیروی برق کار می‌کند و به این ترتیب می‌توانند پشم، ابریشم، کتان، پنبه یا چرم را تقریباً صد برابر سریع‌تر از روزهای قدیم آماده کنند: به طوری که آنها باید قادر باشند زمان بیشتری برای مطالعه کتاب‌ها، شنیدن ترانه یا لذت بردن از دنیای زیبایی که در آن زندگی می‌کنیم، داشته باشند اما اینطور نیست!

پس می‌بینید، اگر دوباره به سوال نیاز برای داشتن لباس‌های فراوان برگردیم، پاسخ همانند پاسخ غذا خواهد بود.

برای داشتن لباس‌های فراوان نیاز داریم به:

زمین، ماشین‌آلات و کارگران.

همینطور است با خانه‌ها.

آیا تا به حال دیده‌اید که یک خانه راحت ساخته شود: خانه‌ای با اتاق‌های خواب تهویه دار، و اتاق‌هایی برای بازی و کار، با حمام و اجاق آشپزخانه مناسب، درها و پنجره‌هایی که به خوبی جا می‌خورند و کمدها و کشوهایی که خوب باز و بسته می‌شوند؟

آنها برای ساختن چنین خانه‌ای به چه چیزی نیاز داشتند؟ هر آدمی اگر فکر کند می فهمد. سنگ از معدن، آجر از خاک آجر (که در واقع بستر خاک است)، آهن از معدن و چوب از انبار چوب که زمانی؛ درختانی بودند که در خاک کاشته شده‌اند.

از کاغذ، رنگ و شیشه برای پنجره‌ها سخن نمی گوییم.

حتماً در روزهایی که مجبور بودند این مواد را با اسب جابجا کنند و در جاده‌ها حمل کنند، زمان زیادی طول می‌کشید تا همه این مواد را جمع کنند. اما امروز ما جرثقیل‌های برقی و موتورهای قطار داریم؛ و من خانه راحتی را که شوروی ها برای هر خانواده می‌خواهند، در کمتر از چهار ماه توسط دوازده مرد ساخته شده دیده‌ام.

با کمک سایر کارگران ماهر در نقاط دیگر کشور که مواد لازم را برای آنها آماده کرده بودند. و چنین خانه‌ای حداقل برای دویست سال دوام خواهد داشت.

پس برای خانه‌ها، همان‌طور که برای غذا و لباس نیاز داریم به:

زمین، ماشین‌آلات و کارگران.

و اگر به رشته‌های کوهستانی سنگی که در انتظار استخراج هستند نگاه کنید، یا درباره بسترهای وسیع خاک که هنوز دست‌نخورده‌اند بیاموزید، فکر نمی‌کنم که قادر باشید شک کنید که زمین ما مواد زیادی در خود دارد.

برای باغ‌ها، حتی کوچک ترین کودک هم می‌تواند ببیند که زمین چیزی است که مورد نیاز است، و اگر خانه‌ها به جای خیابان‌ها در میدان‌هایی که به سمت جنوب باز می‌شوند ترتیب داده شوند، همه درها می‌توانند به یک باغ آفتابی در پشت باز شوند که فضای کافی برای همه دارد.

اما برای مدارسی که سوسیالیست‌ها برای تمام کودکان می‌خواهند، فکر می‌کنم با من موافق خواهید بود که چیزی بیشتر از زمین و ماشین‌آلات و کارگران مورد نیاز است. ما البته برای ساخت مدارس به آنها نیاز داریم؛ اما اگر قرار است کودکان از کار آزاد شوند تا به مدرسه بروند تا زمانی که به اندازه کافی بزرگ شوند، و اگر معلمان زیادی برای آموزش باشند که وقت خود را به تدریس اختصاص دهند به جای اینکه آن را صرف تهیه غذا، لباس یا خانه کنند، و اگر مردان و زنان دیگری باشند که برای ما موسیقی بسازند و مطالعه کنند تا قادر باشند برای بزرگ‌ترها در زمینه‌های جالب مختلف سخنرانی کنند—و اگر افراد بیمار و سالخورده به درستی مراقبت شوند، فکر می‌کنم خواهید دید که تمام افراد توانمندی که باقی می‌مانند تا غذا، لباس و خانه‌ها را بسازند، باید آماده باشند تا کار کنند و همچنین مراقب باشند که وقت خود را برای کارهای بی‌فایده یا جنگیدن با یکدیگر مانند آنچه که امروز می‌بینیم هدر ندهند.

این موضوع بسیار بزرگی است و من نمی‌توانم بیشتر از این وارد جزئیات آن شوم: این نیاز به یک رساله کامل دارد. اما ما به طور خلاصه آن را جمع‌بندی خواهیم کرد. اگر قرار است کودکان آزاد باشند که به مدرسه بروند و افراد سالخورده و بیمار استراحت کنند؛

۱- تمام افراد توانمند باید آماده باشند که کارکنند.

۲- تمام کارهایی که انجام می‌شود باید کار مفیدی باشدو

۳- کارگران باید یکدیگر را کمک کنند.

اگر بخواهیم از واژه‌های بزرگ‌ترها استفاده کنیم، باید بگوییم که:

۱- تمام شهروندان قادر باید آماده باشند که در خدمت دولت سوسیالیستی کار کنند.

۲- تمام کارها باید مولد باشند و

۳- همکاری باید جایگزین رقابت شود.

اما فکر می‌کنم که ما با کلمات ساده خودمان راحت‌تر خواهیم بود.

درنیاوران تهران یک کاخ بزرگ با حدود هفتاد اتاق وجود دارد. این کاخ با برج‌های ریز طلاکاری شده پوشانده شده تا زیبا به نظر برسد؛ اما مردان دانا فقط به آن لبخند می‌زنند و می‌گویند که شبیه یک توده بزرگ از تزیینات طلایی است. اما با این حال، این کاخ آنجا است، به اندازه‌ای بزرگ برای دوازده خانواده به جای یک خانواده، اما با اتاق‌ها و راهروهای آنقدر بزرگ که در آن راحتی واقعی خانگی وجود ندارد. این کاخ پر از مبلمان و نقاشی‌ها و مجسمه‌ها است—چیزهای زیبایی که برای تماشا کردن ساخته شده‌اند: اما این اتاق ها بیشتر سال بسته است. در اطراف کاخ یک پارک قرار دارد، با باغ‌های گل رز، باغ‌های گل، باغ‌های میوه، خیابان‌های بزرگ درختان و چمنزارهای شیب‌دار. در نزدیکی آن یک اصطبل بزرگ به اندازه‌ای برای ۵۰ یا ٦۰ اسب وجود دارد. این اصطبل با نور برق روشن است، خوب گرم و تهویه می‌شود. دیوارهای آن با کاشی‌های رنگی زیبا و چوب‌های صیقل خورده پوشانده شده‌اند. از شیرهای درخشانی که در دیوارهای جانبی نصب شده‌اند می‌توان به راحتی آب گرم و سرد به دست آورد؛ و همه چیز به همان اندازه تمیز و خوشبو و «ظریف» است که یک سالن نشیمن خانم‌ها باشد.

و دو کیلومتر دورتر؛ مردمی هستند که در کومه های بدون برق زندگی می کنند.

حالا چرا مردم غذا و لباس و خانه‌ها و مدارس کافی برای خودشان نمی‌سازند؟ پاسخ به اندازه کافی روشن است، اما شما خواهید دید که تنها سوسیالیست‌ها هستند که هنوز به نظر می‌رسد آن را درک کرده‌اند. دلیل این است که به کارگران اجازه داده نمی‌شود از زمین و ماشین‌آلاتی که به آنها نیاز دارند استفاده کنند و چون بخش زیادی از کار آنها هدر می‌رود.

در ایران، همانطور که در بیشتر کشورهای دیگر جهان که در آنها فقیر و غنی وجود دارد، قوانینی تصویب شده است که به عده‌ای خاص اجازه داده تا مالکیت زمین با تمام آنچه که در آن است را در اختیار داشته باشند، و امروزه همچنین کارخانه‌های بزرگ و راه‌آهن‌هایی که ماشین‌آلات در آنها نگهداری می‌شود که یک دسته از کارگران ساخته‌اند و دسته دیگر از کارگران به آن برای کمک نیاز دارند، در اختیار دارند.

و چون کارگران نمی‌توانند بدون زمین و ماشین‌آلات غذا یا لباس یا خانه یا مدرسه بسازند، باید به مالکان زمین و مالکان ماشین‌آلات (یا صاحبان کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، راه‌آهن‌ها و

غیره—افراد بزرگ آنها را سرمایه‌داران می‌نامند) مبالغ زیادی پول بدهند تا اجازه استفاده از زمین و ماشین‌آلاتشان را پیدا کنند.

و پولی که کارگران به مالکان زمین می‌دهند **اجاره** نامیده می‌شود. و پولی که کارگران به مالکان ماشین‌آلات می‌دهند **بهره** نامیده می‌شود. در حالی که پول کمی که برای خودشان باقی می‌ماند یا به آنها داده می‌شود از کارهایی که انجام داده‌اند، **دستمزد** نامیده می‌شود.

مالک پول زیادی دارد و می‌تواند برای انجام کارهای زیادی پول بپردازد و یا آن را هدر دهد، همانطور که شما دیدید. در حالی که کارگران تنها پول بسیار کمی دارند و می‌توانند فقط برای مقدار کمی کار برای خودشان پول پرداخت کنند، و اغلب آن را هم هدر می‌دهند، بخشی به دلیل نادانی و بخشی هم برخلاف میلشان. زیرا نیازی نیست به شما بگویم که کار وقتی هدر می‌رود که خانه‌های بد ساخته شوند، یا پارچه‌های بی‌کیفیت بافته شوند، یا چکمه‌های چرمی پوسیده ساخته شوند، یا...

بگذارید مثال دیگری به شما بدهم. این بار من در مورد همسر یک تاجر بزرگ برایتان می‌گویم. او دلرحم بود، صورت مهربان و خوش‌رویی داشت و من مطمئنم که هیچ وقت نمی‌خواست به کسی آسیبی بزند. اما او اخیراً به یک عروسی شیک رفته بود، و روزنامه‌نگاران گفتند که لباس او ۷۲,۵ میلیون تومان هزینه داشته است.

کلمه **"هزینه"** یک کلمه عجیب است. امیدوارم روزی همه بفهمند که چه معنایی دارد. اما فکر می‌کنم شما به اندازه کافی درباره آن می‌دانید که ببینید این به این معناست که ۷۲۵ هفته کار برای تولید آن یک لباس صرف شده است. بگذارید بگوییم سیزده سال کامل کار برای یک زن، یا بهتر است بگوییم یک سال برای سیزده زن که با هم کار کنند.

ودر بیرون، در خیابان‌های تهران، در حالی که—واقعا—منتظر بودند تا زیبایی خانم و دوستانش از کنارشان عبور کنند، ده‌ها کودک کوچک کثیف و پاره‌پاره و سرد در انتظار بودند که برای آنها کار کنند، آنها را تمیز کنند، از آنها مراقبت کنند و لباس‌هایشان را درست کنند! من تعجب می‌کنم چقدر کودک کوچک می‌توانستند به گرمی لباس بپوشند.

فرض کنید که هر کدام از آنها روزی یک لباس می‌ساختند، (و من که اصلاً ماهر نیستم) پس خواهیم داشت ۱۳ ضربدر ۳۰۰ (چون باید به زنان فقیر تعطیلات بدهیم) که می‌شود ۳۹۰۰ لباس.

حالا، اگر خانم دلرحم می‌توانست بایستد و ببیند که حتی سه هزار دختر کوچک به جای لباس های پاره، در لباس‌های زیبا پوشانده شده‌اند، آیا فکر نمی‌کنید که او یکی از خوشحال‌ترین زنان روی زمین می‌شد؟

فکر نمی‌کنم که او حتی اگر مجبور می‌شد در عروسی با لباسی که قبلاً پوشیده بود برود، مشکلی داشته باشد، تو چه فکر می‌کنی؟

اما می‌بینی که او هیچ وقت اینطور فکر نکرده بود، و نه آن دختران کوچکِ پاره‌پاره. اما سوسیالیست‌ها اینطور فکر می‌کنند. آنها تمام روز به این موضوع فکر می‌کنند.

یک مثال دیگر از این دست و سپس به آخرین فکر خود می‌پردازیم—چطور سوسیالیست‌ها امیدوارند این مسائل را تغییر دهند؟ و من می‌خواهم که این آخرین مثال را به دقت مطالعه کنید. این باغ گل سرخ بزرگ مالکان است.

وقتی من آنجا را دیدم، صدها درخت زیبا در آنجا جمع شده بودند. باغبان‌ها تمام سال سخت کار کرده بودند، خاک را خوب تغذیه می‌کردند و شاخه‌ها را کوتاه می‌کردند و از بیماری‌ها محافظت می‌کردند. در تابستان، گل‌های رز قرمز، سفید و زرد، رزهای بزرگ و دل‌گشا، رزهای قدیمی و رزهای خوشبو و نزدیک به هم، هزاران هزار تا از آنها به یکباره باز می‌شدند، و به ندرت کسی غیر از باغبان‌ها یا خدمتکاران در عمارت حتی آنها را می‌دیدند یا از آنها بویی می‌بردند. باغبان‌ها مجبور بودند جارو بردارند و گلبرگ‌های ریخته شده را جمع کنند، یا قبل از اینکه بیفتند آنها را قطع کرده و سبدهای بزرگ آشغال را با آنها پر کنند.

و در تمام این مدت، در تهران، رشت، تبریز، اصفهان و بسیاری از دیگر شهرها، ده‌ها هزار خانه یک‌اتاقه یا دو اتاقه وجود دارند که مردم ممکن است تابستان را به تمام بگذرانند و حتی یک گل رز نبینند یا بویی از آن نبرند. در تهران و برخی دیگر از شهرهایی مثل آن، مردم در ساختمان‌های بلند و شش‌طبقه زندگی می‌کنند، هر خانواده بالای دیگری، بدون هیچ باغی. اما مردم آنجا گل‌ها را دوست دارند. یک بار سعی کردم یک دسته گل بزرگ از یک باغ روستایی از یکی از شلوغ‌ترین خیابان‌ها ببرم، و زنان و کودکان فقیر دور من جمع شدند.

مثل زنبورها دور عسل، که فریاد می‌زدند "فقط یکی، فقط یکی".

اگر می‌توانستم همه آن‌ها گل ها از باغ گل سرخ را به مردم می دادم!

چرا، باور دارم که خود مالک نیز زیبایی بیشتری در گل‌های رز خود می‌یافت وقتی که شادی آن فقیرها را از دیدن آن‌ها می‌دید، نسبت به تمام چیزی که در طول زندگی خود کشف کرده بود!

اما چقدر بهتر می‌بود اگر آن باغبان‌ها به جای آن، برای ساختن آن باغ در وسط شهر به کار می‌افتادند، یا بهتر از آن، اگر تمام پارک را در آنجا می‌ساختند، به طوری که هزاران نفر بتوانند از آن هر روز از زندگی خود لذت ببرند، نه فقط برای یکبار.

من تعجب می‌کنم که آیا باغبان‌ها، یا مالک، یا آن فقرا به این موضوع فکر می‌کنند؟ چون این همان چیزی است که ما سوسیالیست‌ها همیشه به آن فکر می‌کنیم.

"بله،" خواهید گفت، "باور دارم که آن‌ها هم فکر می‌کنند. در خود تهران و در تمام شهرهای بزرگ‌مان، باغبان‌ها حالا مشغول کار هستند، پارک‌هایی برای مردم می‌سازند و آن‌ها را پر از گل‌های زیبا می‌کنند. آیا دیگران دارند به همان شکل که سوسیالیست‌ها فکر می‌کنند، فکر می‌کنند؟"

چقدر خوشحالم که می‌توانم بگویم "بله".

این فقط یک شروع است، اما شروعی است که هر روز در حال رشد است.

چون فکر می‌کنید چه اتفاقی افتاده که باعث شده ما پارک مردم داشته باشیم؟

چطور تغییر ایجاد شده است؟

اگر هنوز نمی‌دانید، جواب را به دقت بخوانید.

مردم به‌وسیله قانون (که در پارلمان تصویب شده و توسط شورای شهر اجرایی شده)

مالکیت مقداری زمین را به دست آورده‌اند و کارگران را برای ساختن یک پارک یا باغ برای همه به کار گمارده‌اند.

و در اینجا هم خواهید دید که—

۱- کارگران واقعاً کار مفیدی انجام داده‌اند،۲

- به یکدیگر کمک کرده‌اند تا کار را انجام دهند به‌گونه‌ای که هیچ زمانی هدر نرفته است،

۳- و دستمزدهای بهتری دریافت کرده‌اند، که سوسیالیست‌ها همیشه سعی دارند آن‌ها را بهتر کنند.

و دستمزدهای بهتر برای کارگران به این معنی است که آن‌ها می‌توانند از دیگر کارگران بخواهند که کار خوبی برایشان انجام دهند و بنابراین خانه‌ای راحت، غذای فراوان، لباس و تحصیلات برای فرزندانشان داشته باشند.

به همین ترتیب، آب پاک به اکثر شهرهای بزرگ ما از دریاچه‌ها یا جویبارهای کوهستانی توسط مردم برای همه مردم آورده شده است، و به همین ترتیب می‌توان شیر خالص و غذای خوب تهیه کرد. به همین شکل، مردم شروع کرده‌اند که خودشان شهرهایشان را روشن کنند، کتابخانه‌های زیبای عمومی و گالری‌های تصویری بسازند (نه برای اینکه یک مالک آن‌ها را قفل کند، بلکه برای همه) و ساختمان‌های مدرسه را راه‌اندازی کنند. هنوز هم کتابخانه‌ها و مدارس به اندازه کافی زیبا نیستند تا سوسیالیست‌ها را راضی کنند و معلمان خوب کافی وجود ندارند، اما به هر حال شروعی صورت گرفته است.

و چقدر آسان می‌شود این کارها را ادامه داد اگر مردم فقط بیدار شوند و قوانین بدی را که به تعداد کمی از افراد اجازه می‌دهند مالک زمین باشند و بر ماشین‌آلاتی که در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و راه‌آهن‌ها هستند سلطه داشته باشند، تغییر دهند.

چرا که دوباره به کتابخانه عمومی نگاه کنید. آیا آنجا نمی‌بینید که مردم شهر خود به سرمایه داران معنوی تبدیل شده‌اند، و ددر زمین های محله، ماشین‌آلاتی که به آن نیاز دارند استفاده کرده‌اند و خانه‌ای زیبا روی آن ساخته‌اند و آن را پر از مبلمان محکم و کتاب‌ها کرده‌اند—برای خودشان، برای همه.

و بنابراین باید چنین باشد اگر مردم بخواهند خانه‌های خوب برای زندگی، غذای تازه و لباس‌های خوب به اندازه کافی داشته باشند. آن‌ها: پولدارها و کارگران باید برای همه کار کنند و کار مفید انجام دهند و به یکدیگر کمک کنند و همه باید دستمزدهای خوبی داشته باشند. و هیچ‌کس نباید اجازه داشته باشد که بیکار باشد یا کار دیگران را هدر دهد.

حالا فکر می‌کنم که به وضوح نشان داده‌ام که سوسیالیست‌ها چه می‌خواهند: و چگونه همه زمین‌ها و ماشین‌آلات و مردان و زنان قوی کشورمان برای کارگران مورد نیاز خواهند بود تا ایده‌آل آن‌ها تحقق یابد. و گفته‌ام که قوانین باید تغییر کنند تا این امور به انجام برسد. و به همین دلیل سوسیالیست‌ها تلاش می‌کنند تا وارد مجلس شوند، جایی که قوانین تصویب می‌شود، و به شوراهای شهرستان‌ها، شهرها و نواحی و هیئت‌های مدارس، جایی که قوانین اجرایی می‌شود.

اما برای اینکه سوسیالیست‌ها وارد پارلمان شوند، مردم باید به آن‌ها رأی دهند.

نه محافظه‌کاران و نه لیبرال‌ها نمی‌خواهند قوانینی که به مالکان و سرمایه‌داران اجازه می‌دهد زمین‌ها و ابزار کار را در اختیار خود نگه دارند، تغییر دهند. اما سوسیالیست ها می‌خواهند این قوانین را تغییر دهند.

پس سوسیالیست‌ها می‌خواهند که رأی‌دهندگان از رأی دادن به پولدارها وسرمایه داران دست بردارند و به ما رأی دهند—یعنی به سوسیالیسم. و فکر می‌کنم همه کودکان خوشحال خواهند بود که موفقیت سوسیالیست‌ها را ببینند.

زیرا فقط از طریق سوسیالیسم است که آن "روزهای شگفت‌انگیز" می‌توانند بیایند که ویلیام موریس در شعر خود نوشت:

" زیرا آنچه کارگر به دست می آورد، واقعا متعلق به او خواهد بود. و هیچ کس که بذر نکاشته، چیزی بی دلیل برداشت نخواهد کرد".